

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۱/۲۰
تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۱۲/۲۰

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود
سال سوم، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۸

تأملی بر چند شبهه مهدوی

نصرت الله آیتی*

چکیده

این نوشتار، تلاشی است برای پاسخ‌گویی به سه مورد از شبهاتی که توسط یکی از وهابیون معاصر، علیه اندیشه مهدویت مطرح شده است. وی در شبهه نخست، کوشیده است از یک سو روایات مربوط به مکان زندگی امام مهدی (عج) را متعارض جلوه داده و از سوی دیگر، اعتقاد به غیبت آن حضرت در سرداب سامرا را به شیعیان نسبت دهد. در شبهه دوم که مربوط به مدت غیبت امام مهدی (عج) است، ادعا شده است که شیعیان در روایات خود، برای ظهور آن حضرت، زمان تعیین کرده بودند، در حالی که هیچ‌یک از آنها لباس واقعیت به خود نپوشید و دروغ بودنشان آشکار شد. در شبهه سوم نیز ادعا شده است روایات مربوط به نام امام مهدی (عج) با یک‌دیگر در تعارضند. در پاسخ به این شبهات، تلاش شده است روایات مربوط به هر یک از آنها بررسی شوند. با کنکاش در این روایات، درمی‌یابیم که نه این روایات با یک‌دیگر تعارض دارند، نه هیچ عالم شیعی مدعی پنهان شدن امام مهدی (عج) در سرداب است و نه روایاتی که از فرج شیعیان در زمان‌هایی خاص سخن گفته‌اند، ناظر به زمان ظهور امام مهدی (عج) هستند.

واژگان کلیدی

امام مهدی، شبهات، ناصر القفاری، اصول مذهب الشیعة.

* سطح ۳ حوزوی و کارشناس ارشد معارف، عضو هیأت علمی مرکز تحقیقات مهدویت موعود (nayati5370@yahoo.com)

اندیشه مهدویت به قرائت شیعی آن، از دیرباز مورد تهاجم بوده است. نگاهی گذرا به مکتوباتی که عالمان شیعه از آغاز عصر غیبت امام مهدی علیه السلام در این باره نگاشته‌اند به وضوح، گفته یاد شده را تأیید می‌کند. این روند شبهه‌افکنی و ابهام‌آفرینی، هیچ‌گاه تعطیل نشده است و در مقابل، روند پاسخ‌گویی و شفاف‌سازی نیز متوقف نشده و نباید متوقف گردد.

یکی از کتاب‌هایی که به تازگی در نقد باورهای شیعه و از جمله اندیشه مهدویت توسط یکی از وهابیون معاصر نوشته شده است، کتاب *اصول مذهب الشیعة الامامية الاثنی عشریة؛ عرض و نقد*، نوشته دکتر ناصر القفاری است. این کتاب در میان وهابیون شهرت خاصی یافته و از این‌رو شایسته است به شبهات آن به دقت پاسخ داد شود. نوشتار پیش رو، تلاشی است برای پاسخ‌گویی به سه شبهه از این کتاب. برای پاسخ‌گویی به این شبهات، ابتدا متن کتاب به شکل کامل نقل شده و در ادامه، دعاوی آن به دقت مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

شبهه اول

تناقض در روایات مربوط به مکان زندگی امام مهدی علیه السلام

اما مکان غیبت، امری سری و پنهانی بود و چون که شیعیان از مسئله غیبت پنداری مطلع شدند، درصدد یافتن مکان او برآمدند، ولی باب که مدعی ارتباط با او بود، از افشای آن سر باز زد و توقیعی سری که آن را به مهدی نسبت می‌داد، با این مضمون بیرون آورد: «اگر مکان را بدانند، دیگران را از آن مطلع می‌کنند.» این عبارت می‌رساند که او در مکان معینی است؛ در پناهگاهی سری که جز باب از آن خبر ندارد و علت کتمان مکان غیبت او از شیعیانش، بیم او از مطلع کردن دیگران است. لیکن پاره‌ای از روایات کافی، شهری را که او در آن مخفی شده است، ذکر کرده‌اند: «صاحب این امر ناگزیر غیبتی خواهد داشت و ناگزیر در غیبتش کناره‌گیری خواهد داشت و "طیبه"، منزل خوبی است.» این روایت به این که او در مدینه منوره مخفی می‌شود، اشاره دارد؛ چرا که «طیبه» از نام‌های «مدینه» است و چون یکی از شیعیان از حسن عسکری پرسید: اگر برای شما اتفاقی افتاد، در کجا از او پرس‌وجو کنم؟ پاسخ داد: در مدینه. ولی طوسی در *الغیبة* روایت کرده است که او ساکن کوهی است که «رضوی» خوانده می‌شود. روایت او چنین است: «عبدالاعلی مولى آل سام می‌گوید: همراه اباعبدالله علیه السلام از منزل خارج شدم. چون به روءاء رسیدیم، آن حضرت گردن کشیده، به کوه آن منطقه نگاه کردند و به من فرمودند: این کوه را می‌بینی؟ به آن رضوی می‌گویند. از کوه‌های فارس بود. ما را دوست داشت. پس خداوند او را به سوی ما منتقل کرد. همانا در آن، هر درخت میوه‌داری است و آن‌جا محل امن خوبی

برای شخص ترسان است - این جمله را دوبار تکرار فرمودند - همانا برای صاحب این امر در آن دو غیبت خواهد بود؛ یکی کوتاه و دیگری طولانی.»

و پاره‌ای از روایات می‌گویند او در برخی وادی‌های مکه پنهان شده است. در تفسیر عیاشی و غیر آن آمده است که اباجعفر گفت: برای صاحب این امر در برخی از این نواحی غیبتی خواهد بود و سپس با دست به منطقه «ذی طوی» اشاره کردند.

لیکن احادیث آنها در ادعیه و زیاراتی که برای مشاهد ائمه است، اشاره می‌کند که او ساکن سرداب سامراست و به همین دلیل، در آنها چنین آمده است: «سپس به سرداب غیبت برو و میان دو درگاه بایست و با دست، دو طرف در را بگیر. پس از آن مانند کسی که اذن دخول می‌خواهد، تنحنج کن و با وقار و آرامش نام خدا را ببر و وارد شو. در گوشه سرداب، دو رکعت نماز بگذار و بگو: «بارخدا، انتظار به درازا کشید و بدکاران ما را سرزنش کردند و دفع ظلم ستم‌گران بر ما سخت شد. خدایا، صورت مبارک ولی‌ات را در زمان حیات و ممانعت به ما بنما. بارخدا، من به رجعت همراه با صاحب این مکان ایمان دارم. فریاد رس، فریاد رس، فریاد رس، ای صاحب الزمان برای وصال تو از دوستان بریدم و سرزمین‌ها را درنوردیدم و مطلب خود را از اهل سرزمین‌ها مخفی نگاه داشتم تا این که نزد پروردگارت و پروردگارم شفیع من باشی ای سرور من، ای فرزند حسن بن علی، به عنوان زائرت آمدم.»

و برخی از روایاتشان می‌گویند در غیبتش، سی نفر از دوستانش همراه اویند که همدم او در تنهایی هستند و او با وجود سی نفر احساس تنهایی نمی‌کند. اختصاص این ادعیه، مناجات، اذن دخول و... به سرداب از این مطلب حکایت دارد که جعل‌کنندگان این روایات می‌خواهند وجود او در سرداب را به پیروانشان بیاوراند و به همین دلیل، این خلکان می‌گویند: «شیعیان منتظر خروج او از سرداب در آخرالزمانند» و ابن‌اثیر می‌نویسد: «آنها معتقدند منتظر در سرداب است.»

علی‌رغم آن چه گذشت، یکی از شیعیان معاصر واقعیت را انکار کرده و می‌گوید: «هیچ روایتی وجود ندارد و در هیچ کتابی از کتاب‌های شیعه نیامده است که مهدی در سرداب غایب شده است... و نیامده است که او هنگام ظهور از آن‌جا خارج می‌شود، بلکه خروج او از مکه است و میان رکن و مقام با او بیعت می‌شود»، ولی عمل شیعه، مخالف این ادعاست و با آن چه در کتاب‌های زیارت آمده، هماهنگ است؛ چرا که به گفته امیرعلی، نویسنده شیعی، شیعیان تا اواخر قرن چهاردهم میلادی که ابن‌خلدون، تاریخ‌کیشرش را می‌نوشته، هر شب پس از نماز مغرب، در درگاه سرداب سامرا جمع می‌شدند و تا زمانی که ستارگان آسمان بسیار شدند، نام او را صدا می‌کردند و او را دعوت به خروج می‌کردند و پس از انتظاری طولانی، با ناامیدی و اندوه به خانه‌هاشان بازمی‌گشتند و این انتظار مایه سخره سخره‌کنندگان بود تا آن‌جا که گفته شد: «زمان آن نرسیده است که سرداب بزاید آن کسی را که شما با نادانی‌تان درباره‌اش سخن

می‌گویید؟ زمان آن نرسیده؟ پس خاک بر سر عقل‌هایتان چرا که شما سومین سیمرخ و دیوها را ساختید.»

و ابن‌قیم گفته است: «اینها مایه خجالت و خنده بنی‌آدمند و هر عاقلی آنها را مسخره می‌کند.» به همین دلیل است که در دعاهایشان آمده که آنها به دلیل این اعتقاداتشان، مورد تمسخر و عیب‌جویی دیگران قرار گرفته‌اند و در دعاهایشان خطاب به غایب چنین می‌گویند: «همانا انتظار به درازا کشید و بدکاران ما را شماتت کردند...»

برخی از زیاراتشان نیز از حیرت آنها درباره مکان پنهان شدن او حکایت دارد. پس او را صدا می‌زنند و می‌گویند: «ای کاش می‌دانستم در کجا مسکن گزیده‌ای یا کدامین سرزمین تو را در آغوش کشیده. آیا در کوه رضوی هستی یا در ذی‌طوی یا جای دیگر؟»

با وجود این، پاره‌ای دیگر از روایاتشان می‌گوید او مکان ثابتی ندارد، بلکه میان مردم زندگی می‌کند. «در مراسم حج شرکت می‌کند و مردم را می‌بیند، ولی آنها او را نمی‌بینند.»

روایاتشان در مورد تعیین مکان او با یک‌دیگر این‌گونه اختلاف دارند و بر اساس اختلاف جناح‌های شیعی یا بر اساس اختلاف احوال و زمان‌ها، هر کس در این باره رأیی را انتخاب می‌کند. تا زمانی که بازی فریب‌کاری و تزویر ادامه دارد، چنین اختلافی طبیعی است؛ چرا که غایب آنها وجود خارجی ندارد.» (القفاری، بی‌تا: ۱۰۲۶ - ۱۰۳۰)

نقد و بررسی

هدف اصلی نویسنده در این قسمت، القای وجود تناقض در روایات مربوط به مکان زندگی امام مهدی عج است؛ ولی در ابتدا با تأکید بر این مطلب که باب، توقیعی سرّی مبنی بر خفای مکان حضرت بیرون آورد و مدعی شد جز او کسی از مکان حضرت مطلع نیست، کوشیده است به صورت غیرمستقیم، این احتمال را نیز به ذهن خواننده القا کند که اگر باب برای اولین بار مدعی خفای مکان شد و از سوی دیگر، خودش مدعی اطلاع از مکان بود و مدعی بود کسی جز او از مکان امام مهدی عج آگاه نیست، پس شاید اساس ادعای وجود امام غایب از خود باب بوده و در واقع، امام غایب وجود خارجی نداشته است. این ادعاها نیز برای فریب شیعیان و سوء استفاده از اموال و امکانات آنان بوده است.

در این باره توجه به چند نکته ضروری است:

۱. این توقیع، نسبت به اطلاع باب از مکان حضرت هیچ اشاره‌ای وجود ندارد. توقیع یادشده منحصرأ ناظر به این مطلب است که اگر شیعیان از مکان آن حضرت اطلاع یابند، به صورت طبیعی، خبر آن درز می‌کند و دیگران نیز از آن باخبر می‌شوند. روشن است که این توقیع نسبت به اطلاع باب از مکان، ساکت است.

۲. به طور طبیعی، نوک پیکان اتهام قفاری باید متوجه نواب اربعه باشد و اگر بتوان کسانی را در این باره متهم کرد، نواب اربعه هستند. این در حالی است که اساساً توقیع مورد نظر قفاری که بر مخفی بودن مکان حضرت دلالت دارد، نه از سوی نواب اربعه که از شخصی به نام ابی‌عبدالله الصالحی صادر شده است. (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱: ۳۳۳)

۳. قفاری از این نکته بدیهی غفلت کرده است که اساساً خفای مکان زندگی یکی از لوازم غیبت است و به صورت طبیعی، مکان دقیق زندگی کسی که زندگی غایبانه دارد، مشخص نیست. در غیر این صورت، بر فرض مشخص بودن مکان دقیق زندگی اصولاً غیبت مفهومی نخواهد داشت. بنابراین، اولین کسی که مدعی خفای مکان امام مهدی شد، نایب آن حضرت نبود، بلکه صدها روایتی که از امامان پیشین صادر شده بود و بر غیبت امام مهدی علیه السلام دلالت داشت، به التزام بر مخفی بودن مکان آن حضرت اشاره می‌کرد. چنان‌که در جای خود ثابت شده است، به نوشته منابع کهنی که نویسندگان آن در عصر امام حسن عسکری علیه السلام می‌زیستند، باور به غیبت امام مهدی علیه السلام از اعتقاداتی بود که تا قبل از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، تمام شیعیان بر آن اتفاق نظر داشتند. (اشعری، بی‌تا: ۱۰۶) با وجود این، روشن نیست قفاری بر اساس کدام مستند، باب را اولین شخصیتی معرفی می‌کند که از مخفی بودن مکان زندگی امام مهدی علیه السلام سخن گفته است.

در مورد روایاتی که محل سکونت امام مهدی علیه السلام را در دوران غیبت مکان‌های مختلفی چون مدینه، ذی‌طوی، رضوی و یا جاهای دیگر معرفی کرده‌اند، باید گفت میان این روایات هیچ تعارضی وجود ندارد؛ چرا که به مضمون همه آنها، بدون کم‌ترین اشکالی می‌توان ملتزم شد. در توضیح مطلب باید دانست اولاً امام مهدی علیه السلام به اقتضای این‌که بشر است، به مکانی برای زندگی نیاز دارد. به جز آن، این مکان می‌تواند در مقاطع مختلف زمانی، تغییر یابد؛ یعنی آن حضرت در طول هزار و چند صد سالی که از عمر شریفشان گذشته است، مکان‌های مختلفی را برای زندگی انتخاب کرده‌اند یا می‌کنند. گاهی در مدینه سکونت گزیده و گاه در مکه منزل کرده‌اند. گاه در ذی‌طوی زندگی کرده و گاهی در کوه رضوی بوده‌اند. زمانی نیز مکان‌های دیگر را برای سکونت برگزیده‌اند، چنان‌که محل تولد و بخش‌های آغازین حیات مبارکشان شهر سامرا بوده است. همان‌طور که در توقیع مورد اشاره آقای قفاری تصریح شده است، علت خفای مکان دقیق آن حضرت، ایمن ماندن ایشان از شناسایی است. روشن است که تصریح به شهر حضور ایشان از دو جهت منجر به شناسایی آن حضرت نمی‌شود: اول این‌که مقطع زمانی حضور ایشان در آن شهر معین نشده است. دوم این‌که هویت آن حضرت برای مردم ناشناخته است. از این‌رو، حضورشان در یک شهر خاص منجر به شناسایی ایشان نمی‌شود. به همین دلیل عاشقان آن حضرت، سوزمندانه، حیرت خود را از مکان آن حضرت زمزمه می‌کنند: «لیت شعری این استقرت بک النوی بل ای ارض تقلک اوثری ابرضوی ام غیرها ام ذی طوی.»

با این توضیحات روشن شد که سخن پایانی نویسنده مورد نظر که می‌گوید: «ولی طبق روایات دیگر شیعه، او مکان ثابتی ندارد، بلکه میان مردم زندگی می‌کند»، با دیگر روایات هم‌خوان و هماهنگ است و هیچ نیازی نیست آن را فریب‌کاری و تزویر شیعه بخواند. اساساً روشن نیست آقای قفاری از کدام منطق پیروی می‌کند و در فهم روایات از چه اسلوبی بهره می‌برد که همیشه تعارض و تضاد به ذهنش متبادر می‌شود، با این که می‌توان بدون غرض‌ورزی و پیش‌داوری و با دور ریختن تعصب‌ها و لجاجت‌ها، به این روایات و روایات مشابه نگریست و آنها را کنار هم نشاند و میانشان آشتی برقرار کرد.

در مورد اتهام اعتقاد داشتن شیعیان به وجود امام مهدی علیه السلام در سرداب باید گفت آقای قفاری، نه اولین نویسنده وهابی است که این اتهام را به شیعه نسبت می‌دهد و نه آخرین آنهاست. نویسندگان وهابی اصرار فراوانی دارند اعتقاد به زندگی امام مهدی علیه السلام در سرداب را به شیعه نسبت بدهند و با وجود این که بسیاری از دانش‌مندان شیعه این مسئله را نفی کرده‌اند، باز این اتهام را تکرار می‌کنند. پس چاره‌ای جز طرح تفصیلی این مسئله نیست.

روایاتی که متعرض محل زندگی امام مهدی علیه السلام در عصر غیبت شده‌اند، دو دسته‌اند. دسته‌ای به مکان‌هایی خاص اشاره کرده و دسته‌ای دیگر مکان آن حضرت را نامعلوم دانسته‌اند. برخی از این دو دسته روایت - که از ارزیابی سندی آنها چشم می‌پوشیم؛ چون ممکن است با نقد سندی، تعدادی از آنها از گردونه اعتبار خارج شوند و در نتیجه، جمع‌بندی آنها آسان‌تر شود - بدین قرارند:

۱. روایاتی که از مکانی خاص یاد کرده‌اند

الف) مدینه

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین روایت شده است:

لا بدّ لصاحب هذا الأمر من غيبة و لا بدّ فی غیبه من عزلة و نعم المنزل طيبة؛
صاحب این امر ناگزیر غیبتی خواهد داشت و ناگزیر در غیبتش کناره‌گیری خواهد داشت و طيبة، منزل خوبی است.

این حدیث را که از مدینه به عنوان محل زندگی امام مهدی علیه السلام یاد کرده است، شیخ کلینی (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱: ۳۴۰)، شیخ نعمانی (نعمانی، ۱۴۲۲: ۱۹۴)، شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۱۱: ۱۶۲)، شیخ حر عاملی (حر عاملی، ۱۳۸۳: ج ۳: ۴۴۵) و علامه مجلسی (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲: ۱۵۳) روایت کرده‌اند. در حدیث دیگری، ابوهاشم جعفری می‌گوید:

از امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم: عظمت شما مانع از سؤال می‌شود. آیا اجازه پرسش دارم؟ فرمودند: پرس. پرسیدم: آیا برای شما فرزندی است؟ فرمودند: آری. عرض کردم: اگر برای شما اتفاقی افتاد، کجا او را بیابم؟ فرمودند: در مدینه.

این حدیث را شیخ کلینی (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱: ۳۲۸)، شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۴: ج ۲: ۳۴۸)، شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۱۱: ۲۳۲)، شیخ طبرسی (طبرسی، ۱۴۱۷: ج ۲: ۲۵۱)، اربلی (اربلی، ۱۴۰۵: ج ۳: ۲۴۶)، شیخ حر عاملی (حر عاملی، ۱۳۸۳: ج ۳: ۴۴۱)، علامه مجلسی (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵: ۱۶۱) و برخی دیگر از عالمان شیعه در کتاب‌های خود روایت کردند.

ب) کوه رضوی

عبدالاعلی مولى آل سام می‌گوید: همراه امام صادق علیه السلام از منزل خارج شدم. چون به روحاء رسیدیم، آن حضرت گردن کشید و به کوه آن منطقه نگاه کرد و به من فرمود:

تری هذا الجبل؟ هذا جبل يدعى رضوى من جبال فارس أحبنا فنقله الله إلينا أما إن فيه كل شجرة مطعم و نعم أمان للخائف - مرتين - أما إن لصاحب هذا الأمر فيه غيبتين واحدة قصيرة و الأخرى طويلة؛

این کوه را می‌بینی؟ به آن رضوی می‌گویند. از کوه‌های فارس بود که ما را دوست داشت. پس خداوند او را به سوی ما منتقل کرد. همانا در آن، هر درخت میوه‌داری است و آن‌جا محل امن خوبی برای شخص ترسان است - این جمله را دوبار تکرار فرمود - همانا برای صاحب این امر در آن دو غیبت خواهد بود؛ یکی، کوتاه و دیگری، طولانی.

این حدیث را شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۱۱: ۱۶۳)، شیخ حر عاملی (حر عاملی، ۱۳۸۳: ج ۳: ۵۰۰) و علامه مجلسی (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵: ۱۵۳) روایت کرده‌اند.

ج) ناحیه ذی طوی

امام باقر علیه السلام فرمود:

«يكون لصاحب هذا الأمر غيبة في بعض هذه الشّعب. ثمّ أوما بيده إلى ناحية ذى طوى؛»
«برای صاحب این امر در این نواحی غیبتی خواهد بود.» سپس با دست به منطقه ذی طوی اشاره کردند.

این حدیث را عیاشی (عیاشی، ۱۴۱۱: ج ۲: ۵۶) نعمانی (نعمانی، ۱۴۲۲: ۱۸۷) و علامه مجلسی (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵: ۳۴۱) در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند.

۲. روایاتی که مکان حضرت را نامعلوم معرفی کرده‌اند

الف) امام صادق علیه السلام فرمود:

إنّ لصاحب هذا الأمر غيبتين إحداهما تطول حتى يقول بعضهم مات و بعضهم يقول قتل و بعضهم يقول ذهب فلا يبقى على أمره من أصحابه إلا نفر يسير لا يطلع على موضعه أحد من ولي و لا غيره إلا المولى الذى يلي أمره؛

برای صاحب این امر دو غیبت خواهد بود؛ یکی از آن دو، طولانی خواهد بود تا آن جا که برخی می گویند مُرد و تعدادی می گویند کشته شد و بعضی می گویند رفت و بر اعتقاد به او از میان اصحابش جز تعداد اندکی باقی نخواهد ماند و بر جایگاهش هیچ کس از دوست و بیگانه آگاهی نمی یابد، مگر خدمت گزارانی که به کارهای او می رسد.

این حدیث را شیخ نعمانی (نعمانی، ۱۴۲۲: ۱۷۶) و شیخ طوسی (طوسی، ۱۴۱۱: ۱۶۲) و علامه مجلسی (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲: ۱۵۳) روایت کرده اند.
 (ب) از آن حضرت در حدیث دیگری چنین نقل شده است:

للقائم غیتان إحداهما قصيرة و الأخرى طويلة الغيبة الأولى لا يعلم بمكانه إلا خاصة شيعته و الأخرى لا يعلم بمكانه إلا خاصة مواليه؛
 برای قائم دو غیبت خواهد بود؛ یکی، کوتاه و دیگری، طولانی. در غیبت اول، از مکان او جز شیعیان مخصوصش خبر ندارند و در غیبت دیگر، جز دوستان مخصوصش از مکان او مطلع نیستند.

این حدیث را کلینی (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱: ۳۴۰)، نعمانی (نعمانی، ۱۴۲۲: ۱۷۵) شیخ حر عاملی (حر عاملی، ۱۳۸۳: ج ۳: ۴۴۵) و علامه مجلسی (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲: ۱۵۵) در کتاب های خود نقل کرده اند.

(ج) شیخ کلینی به سند متصل خود از ابومحمد وجانی و او از کسی که امام مهدی عجل الله فرجه را مشاهده کرده است، چنین روایت می کند:

إنه خرج من الدار قبل الحادث بعشرة أيام و هو يقول: اللهم إنك تعلم أتها من أحب البقاع لو لا الطرد. أو كلام هذا نحوه؛ (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱: ۳۳۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲: ۶۶)
 امام مهدی ده روز قبل از آن حادثه از خانه خارج شد، در حالی که فرمود: خدایا، تو می دانی که این جا از دوست داشتنی ترین مکان هاست، اگر مرا از آن جا بیرون نمی کردند. یا سخنی شبیه این فرمود.

علامه مجلسی در شرح این حدیث می نویسد:
 شاید مقصود از حادثه، رحلت امام حسن علیه السلام باشد و ضمیر در «انها» به سامرا برمی گردد.
 (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲: ۶۶)

در این گزارش که شیخ کلینی و علامه مجلسی آن را روایت کرده اند، تصریح شده است که امام مهدی عجل الله فرجه از شهر سامرا مهاجرت فرموده است.
 (د) شیخ صدوق از امام مهدی عجل الله فرجه چنین روایت کرده است:

إن أبی علیه السلام عهد إلى أن لا أوطن من الأرض إلا أخفاها و أقصاها إسراراً لأمری؛ (صدوق، ۱۴۰۵: ۴۴۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲: ۳۴)

همانا پدرم از من عهد گرفت که برای پنهان ماندن امرم جز در مخفی‌ترین و دورترین مکان‌های زمین سکونت نگزینم.

(ه) علامه طبرسی و قطب‌الدین راوندی از آن حضرت چنین روایت کرده‌اند:

نحن و إن كنا ثاوين بمكاننا الثانی عن مساكن الظالمین...؛ (طبرسی، ۱۴۱۷: ج ۲: ۳۲۲؛ راوندی، ۱۴۰۹: ج ۲: ۹۰۲)

و ما اگرچه در مکانی دور نسبت به محل زندگی ستم‌گران اقامت گزیده‌ایم...

پیش از این توضیح داده شد که این روایات هیچ‌گونه تعارضی با یک‌دیگر ندارند و با توجه به مدت طولانی غیبت امام مهدی علیه السلام می‌توان هر کدام از روایات دسته نخست را ناظر به مقطعی از زمان گرفت. از سوی دیگر، از آن‌جا که مقطع زمانی حضور امام در مدینه، روشن نیست، بنابراین، مکان زندگی آن حضرت بر کسی آشکار نیست. از این‌رو، میان دسته نخست روایات و دسته دوم تعارضی وجود ندارد.

در کنار این مجموعه روایات، زیارتی وجود دارد که آقای قفاری متن آن را در کتاب خود آورده و بر اساس آن مدعی شده است که شیعیان به وجود امام مهدی علیه السلام در سرداب معتقد هستند. توجه به چند نکته درباره این زیارت ضروری است:

۱. این زیارت به هیچ عنوان به وجود امام مهدی علیه السلام در سرداب تصریح ندارد. در آن، امام مهدی علیه السلام مورد خطاب قرار می‌گیرند، اما این به معنای حضور فیزیکی امام در سرداب نیست؛ چرا که شیعیان معتقدند امام معصوم کلام زائر را می‌شنود، هر چند در دورترین نقاط جهان باشد. شیخ مفید به سند متصل خود روایت می‌کند:

یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السلام پرسید: من بسیار یاد حسین علیه السلام می‌کنم. چه بگویم؟ آن حضرت فرمود: «قل: صلی الله علیک یا ابا عبدالله، تعید ذلک ثلاثاً. فإن السلام یصل إلیه من قریب و من بعید؛ (مشهدی، ۱۴۱۹: ۲۱۳) سه بار بگو: صلی الله علیک یا ابا عبدالله. همانا سلام به او از نزدیک و دور می‌رسد.»

در این حدیث، امام صادق علیه السلام به کسانی که از حرم مقدس امام حسین علیه السلام دورند، توصیه فرموده‌اند با صیغه خطاب «السلام علیک» بر امام حسین علیه السلام سلام کنند. شیخ طوسی نیز از آن حضرت چنین روایت کرده است:

هر کس بخواهد قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و دیگر امامان اهل بیت علیهم السلام را از دور زیارت کند، باید به بیابانی برود و نماز بگذارد. سپس آیاتی از قرآن بخواند و سپس بگوید: السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته، السلام علیک ایها النبی المرسل و الوصی المرتضی و السیدة الكبرى و السیدة الزهراء و السبطان المنتجبان جنت انقطاعاً إلیکم و إلی آبائکم و ولدکم... (طوسی، ۱۴۱۱: ۲۸۸)

سید بن طاوس نیز در زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دور این زیارت را نقل می‌کند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيلَ اللَّهِ... (ابن طاوس، ۱۴۱۴: ج ۳: ۱۲۳)

در این زیارت و زیارت‌های مشابه که نمونه‌های آن در کتاب‌های شیعه بسیار است، زائر با این که در حرم معصوم حضور ندارد، از دور، با صیغه «خطاب به او» سلام می‌کند و او را همچون حاضر زیارت می‌کند و این نیست مگر به این دلیل که شیعه بر این باور است که برای پیشوایان معصوم علیهم السلام نزدیک و دور تفاوتی ندارد. آنان همچنان که سلام زائر مجاور را می‌شنوند، عرض ارادت عاشقانی را نیز که فرسنگ‌ها دورترند، می‌بینند و می‌شنوند. اهل سنت نیز در نمازهای خود، هر روزه پیامبر گرامی اسلام را با صیغه خطاب مورد توجه قرار می‌دهند و عرض می‌کنند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». البته هیچ مسلمانی این سلام و عرض ادب را به معنای اعتقاد به حضور فیزیکی آن حضرت نزد نمازگزار ندانسته است. از این‌رو، از این که در سرداب، امام مهدی علیه السلام با صیغه خطاب زیارت می‌شود، نمی‌توان حضور فیزیکی آن حضرت در سرداب و اعتقاد به غایب شدن ایشان در این مکان را برداشت کرد. به همین دلیل، هر چند علامه مجلسی زیارت مورد نظر آقای قفاری را در کتاب خود ثبت کرده، بابتی با عنوان «باب زیارة الامام المستتر عن الابصار... فی السرداب و غیره» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۹۹: ۸۱) گشوده است. از قضا زیارت مورد نظر آقای قفاری در همین باب آمده است یا در جایی دیگر می‌نویسد:

سپس بدان که مستحب است زیارت امام مهدی علیه السلام در هر مکان و زمانی و در سرداب مقدس و مرقد اجداد پاکش. (همان: ۱۱۹)

یا در جایی دیگر، به صراحت از متغیر بودن مکان امام مهدی علیه السلام سخن گفته است و در شرح حدیثی می‌نویسد:

شاید مقصود از حیرت، حیرت در محل زندگی و این که در هر زمانی در شهر یا ناحیه‌ای است. (همان: ج ۵۱: ۱۱۸)

روشن است که اگر چنان که آقای قفاری پنداشته است، زیارت مورد نظر به معنای وجود امام مهدی علیه السلام در سرداب بود و علامه مجلسی چنین عقیده‌ای داشت، زیارت کردن آن حضرت در غیر سرداب و در هر مکانی و در حرم امامان اهل بیت علیهم السلام معنا نداشت. اگر زیارت آن حضرت در حرم امامان معصوم علیهم السلام و غیر سرداب به معنای حضور فیزیکی و غیبت آن حضرت در این مکان‌ها نیست، زیارت آن حضرت در سرداب نیز به معنای حضور در سرداب نیست. البته سرداب مقدس از این جهت ویژگی دارد که خانه شخصی و محل سکونت سه امام معصوم - امام هادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام و امام مهدی علیه السلام - بوده است و این سرداب، یادآور لحظات شیرین، اما کوتاهی است که امام مهدی علیه السلام آن را در کنار پدر خود در این خانه تجربه کرده

است. بنابراین شیعیان هنگام ورود به خانه شخصی امام مهدی علیه السلام اذن دخول می‌گیرند و با قرائت ادعیه و مناجات‌های مأثور به آن حضرت عرض ارادت می‌کنند.

۲. کهن‌ترین منبع این زیارت، کتاب *المزار* ابن‌مشهدی است که از علمای قرن ششم هجری بوده است. در کتاب‌های دعا و زیارتی که پیش از آن نگاشته شده، هم‌چون *کامل‌الزیارات* ابن‌قولویه، *المزار* شیخ مفید و *مصباح‌المتجهد* شیخ طوسی اثری از این زیارت نیست.

۳. در کتاب *المزار* ابن‌مشهدی و دیگر کتاب‌هایی که این زیارت را از آن نقل کرده‌اند، این زیارت به هیچ‌یک از امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام نسبت داده نشده است. بنابراین، زیارت مورد نظر از منشآت ابن‌مشهدی یا یکی دیگر از عالمان شیعه است.

با توجه به آنچه گذشت، از آقای قفاری و دیگر نویسندگانی که اعتقاد وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام در سرداب را به شیعه نسبت داده‌اند، چند پرسش داریم و از خوانندگان منصف خود می‌خواهیم در این باره قضاوت کنند:

۱. طبق روایات متعددی که در کتب شیعه آمده، به صراحت، برای امام مهدی علیه السلام مکان‌هایی هم‌چون مدینه، کوه رضوی، وادی ذی‌طوی، و مکان‌های دوردست را بیان کرده‌اند یا مکان آن حضرت را مخفی دانسته‌اند و برخی از آنها نیز به صراحت بر هجرت امام مهدی علیه السلام از شهر سامرا دلالت دارند. با این حال، چرا آقای قفاری از همه این روایات صرف نظر کرده است و به استناد یک زیارت که آن هم به وجود امام در سرداب تصریح ندارد، اعتقاد به وجود امام مهدی علیه السلام در سرداب را به شیعه نسبت داده است؟

۲. چگونه است که آقای قفاری روایات دانش‌مندان هم‌چون شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی، شیخ مفید، شیخ نعمانی و عیاشی را که هم از نظر زمانی بر ابن‌مشهدی مقدم هستند و هم از نظر دانش با او قابل قیاس نیستند و احادیث مخفی بودن مکان امام مهدی علیه السلام یا داشتن مکان خاص را روایت کرده‌اند، رها کرده است، اما به نقل زیارت توسط چند نفر از عالمان شیعه که با وجود جلالشان، از علمای متقدم تراز اول شیعه نیستند، استناد جسته است؟ دسته نخست از نظر تعداد تقدم زمانی و دانش، مقدم هستند. افزون بر این، روایات آنها را تعداد زیادی از دانش‌مندان متأخر شیعه هم‌چون اربلی، امین‌الاسلام طبرسی، شیخ حر عاملی و... نیز نقل کرده‌اند.

۳. چگونه است که آقای قفاری از آن همه روایت که از امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام درباره محل زندگی امام مهدی علیه السلام صادر شده، چشم پوشیده است و برای استناد یک عقیده به شیعه، به زیارتی استناد کرده است که نه از ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام، بلکه از منشآت علماست؟ باید دانست به نظر اتفاقی شیعیان، کلام غیر معصوم هیچ بهره‌ای از حجیت ندارد.

۴. چگونه است که آقای قفاری نقل نشدن این زیارت را در کتاب‌های دعا و زیارتی هم‌چون *کامل الزیارات* ابن قولویه، *المزار* شیخ مفید و *مصباح المتعجد* شیخ طوسی که از نظر زمانی بر *المزار* ابن مشهدی و دیگر کتاب‌های متأخر، متقدم هستند، قرینه‌ای بر نبود این زیارت یا بی‌اعتباری آن نگرفته است، اما وجود آن را در کتاب *المزار* ابن مشهدی و *مصباح الزائر* سید بن طاوس که از کتاب‌های متأخر شیعه است، دلیل اعتقاد همه شیعیان به وجود امام در سرداب گرفته و آن را از اصول مذهب شیعه خوانده است؟ جالب این است که قفاری نفی اعتقاد به وجود امام مهدی عج در سرداب از جانب دانش‌مندان شیعه هم‌چون سید محسن امین - که البته ایشان در این مسئله تنها نیستند و بسیاری دیگر از دانش‌مندان شیعه هم‌چون محقق اربلی (اربلی، ۱۴۰۵: ج ۳: ۲۹۶)، علامه امینی (امینی، ۱۳۹۷: ج ۳: ۳۰۹)، محدث نوری (نوری، ۱۴۰۰: ۲۱۱)، صدرالدین صدر (صدر، ۱۴۰۳: ۱۶۵) نیز اعتقاد به وجود امام مهدی عج در سرداب را نفی کرده‌اند - را رها کرده و به رفتار عوام شیعه آن هم عوام شیعه در یک شهر خاص - سامرا - استناد کرده است. معلوم نیست او طبق چه منطقی برای فهم عقاید یک مذهب، رفتار عوام را بر تصریح عالمان ترجیح می‌دهد و نیز رفتار عوام یک شهر را به همه نسبت می‌دهد و از آن اعتقاد همه شیعیان را نتیجه می‌گیرد. افزون بر این، وی برای این ادعا که عوام شیعه خروج امام از سرداب را انتظار می‌کشیدند، غیر از امیرعلی که نه از فقیهان و محدثان شیعه است و نه از عالمان متقدم شیعه و نه حتی از نویسندگان معروف شیعه، بلکه نویسنده‌ای عادی و ناشناخته است که در مجامع علمی، نامی و نشانی از او و آثارش نیست و معلوم نیست مستند سخنش چه بوده، به کلمات نویسندگان سنی‌مذهب استناد جسته است؛ کسانی که خود، اصل این ماجرا بوده و آن را ساخته و منتشر کرده‌اند. به راستی که این ادعای آقای قفاری و مستنداتش، یادآور مثل معروف «شاهدها ذنبها» است.

شبهه دوم

تعارض روایات مربوط به مدت غیبت امام مهدی عج

اما مدت غیبت: سازندگان این ایده مدام پیروان خود را به کوتاه بودن بازگشت سریع غایبشان امیدوار می‌کردند تا آن‌جا که در احادیثشان تأکید کردند که این مدت در دورترین فرض‌ها از شش سال تجاوز نخواهد کرد. در کافی از علی بن ابی‌طالب - طبق افتراپی که می‌زنند - درباره منتظرشان چنین روایت شده است: «برای او غیبت و حیرتی خواهد بود که عده‌ای در آن گمراه می‌شوند و عده‌ای دیگر هدایت می‌یابند.» و چون سؤال شد: حیرت و غیبت چقدر خواهد بود؟ پاسخ داد: «شش روز یا شش ماه یا شش سال».

به نظر می‌رسد این حدیث در روزهای نخست تکون اندیشه غیبت جعل شده باشد تا تسکینی باشد برای دل‌های خون‌خواه و آرامشی برای قلب‌های سرگردان که بر آن حقیقت تلخ واقف شدند؛ زیرا امام بدون داشتن فرزندی فوت کرد و نیرنگ روشن شد و حقیقت نمایان گشت. از این‌رو، برای غیبت ادعا شده چنین وعده نزدیکی قرار داده شد تا پذیرش آن سریع‌تر و راحت‌تر باشد و بدین طریق، کسب اموال مهیا تضمین شود؛ اموالی که ظهور امام انتظار کشیده می‌شد تا به عنوان حق آل‌البیت به او پرداخته شود... و با وجود بدا و تقیه، زمینه برای تأویل و بازگشت از کلام... در آینده فراهم بود... و این موضعی است که شیوخ متأخرشان درباره این روایت اتخاذ کرده‌اند. یکی از آنها چنین می‌گوید: «احتمال دارد مقصود این باشد که غیبت و حیرت در این مقدار از زمان محتوم باشد، اما پس از آن، در آن، بدا واقع می‌شود.» و برخی دیگر خواسته‌اند با توجیهاتی دیگر از آن خلاصی یابند، اما هیچ‌یک از آنها جرئت نکرده است که به اصل مسئله غیبت خدشه وارد نماید.

هم‌چنان‌که به نظر آنها وقت ظهور این امر سال هفتاد پس از غیبت تعیین شده بود و پس از آن به ۱۴۰ موکول شد و سپس تا زمان نامعلومی به تأخیر افتاد و به ائمه نسبت دادند که می‌خواستند از طریق حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، زمان خروج غایب را به دست بیاورند. و از روایاتشان چنین برداشت می‌شود که چهره‌های برجسته‌ای که سکان تشیع را در اختیار داشتند، پیروان خود را نسبت به نزدیک بودن زمان فرج و ظهور امام غایب امیدوار می‌کردند تا جایی که برخی از شیعیان برای خروج غایب لحظه‌شماری می‌کردند. در احادیثشان چنین آمده است که برخی از آنها به انتظار آمدن غایب از خرید و فروش و فعالیت دست کشیده بودند و از این حالت شکایت می‌کردند تا جایی که یکی از آنها گفت: ما به انتظار تحقق این امر بازارهایمان را رها کردیم تا جایی که نزدیک است محتاج دیگران شویم.

در واقع، این وعده‌ها همان چیزی است که به آن اشاره کردیم؛ یعنی استمرار بازی‌شان و برطرف کردن شک و حیرت پیروانشان و این شیوه آنها در سرگرم کردن شیعه با آرزوها و تخدیر آنها با وعده‌هاست و به این مطلب خودشان در روایاتشان اعتراف کرده‌اند: «همانا دویست سال است که شیعه با آرزوها پرورش داده می‌شود»؛ زیرا اگر به آنها گفته می‌شد: «این امر تا دویست یا سی صد سال دیگر اتفاق نمی‌افتد، قلب‌ها سخت می‌شد و بیشتر مردم از اسلام (یعنی مذهبشان) برمی‌گشتند، ولی گفتند چقدر سریع و نزدیک است تا این که دل‌های مردم نرم شود و فرج نزدیک دیده شود.»

روایاتی که برای علاج مشکل مشخص بودن زمان غیبت ساخته شدند، در این خصوص با یک‌دیگر اختلاف دارند. این روایات یک بار دستور به تسلیم شدن می‌دهند و می‌گویند: «وقتی برایتان حدیثی گفتیم و آن حدیث واقع شد، بگویید خداوند راست گفت و اگر شما را حدیث گفتیم

و برخلاف آن واقع شد، بگویید خداوند راست گفت تا دوبار پاداش بگیرید.» بار دیگر، سبب خلف وعده تحقق ظهور در وقت مقرر را افشای راز آن توسط شیعه معرفی می‌کند و به همین دلیل، وقتی یکی از آنها گفت: آیا این امر زمان پایانی ندارد تا این که مایه آسایش ما شود؟ [امامشان] گفت: بله، ولی شما آن را فاش کردید. از این رو، خداوند آن را به تأخیر انداخت. روایاتشان می‌گوید: «خداوند بلندمرتبه برای این امر سال ۱۴۰ را تعیین کرده بود... و ما شما را از آن آگاه کردیم و شما سخن ما را فاش کردید و پرده از آن برداشتید. پس خداوند پس از آن برای ما وقتی قرار نداد.» بار دیگر از کشته شدن حسین به عنوان دلیل عدم تحقق وعده یاد می‌کند. ابوعبدالله می‌گوید: «همانا خداوند بلندمرتبه وقت این امر را سال هفتاد قرار داده بود، ولی چون حسین - که درود خداوند بر او باد - کشته شد، غضب خداوند بر اهل زمین شدید شد و آن را به تأخیر انداخت.»

آنها همه اینها را با عقیده بدا توجیه می‌کنند و به همین دلیل، مازندرانی می‌گوید: «تعیین وقت برای این امر... وقت‌گذاری بدائی است. به همین دلیل، در آن بدا واقع شد.»

در همین حال، روایات شیعه دست از اخبار تعیین وقت می‌شویند و می‌گویند: «وقت‌گذاران دروغ گفتند و عجله‌کنندگان هلاک شدند و تسلیم‌شوندگان نجات یافتند.» «وقت‌گذاران دروغ گفتند، ما اهل بیت وقت تعیین نمی‌کنیم.» «نه در گذشته وقت تعیین کردیم و نه در آینده چنین می‌کنیم.» «هرکس از طرف ما برای وقت تعیین کرد، از این که او را تکذیب کنی، هراس نداشته باش. ما برای هیچ کس وقت تعیین نکرده‌ایم.» «خداوند جز این نخواسته است که خلاف وقت‌گذاران را آشکار سازد» و این گونه احادیثشان با یک‌دیگر تعارض و تناقض دارد؛ چرا که به اقتضای شرایط، احادیث مختلف جعل شده‌اند. (القفاری، بی تا: ۱۰۳۲ و ۱۰۳۶)

نقد و بررسی

این بخش از کلمات آقای قفاری حاوی دو شبهه است.

۱. روایات شیعه در ابتدا ظهور را نزدیک می‌دانستند و حتی برای آن زمان خاصی را معین کرده بودند، اما این وعده دروغ از آب درآمد و غیبت به درازا کشید و ظهور در زمان تعیین شده واقع نشد. در نهایت، برای توجیه این تأخیر، روایات متفاوتی جعل شد.

۲. روایات شیعه درباره تعیین وقت ظهور متعارض هستند. بعضی توقیت را به صورت کلی نفی می‌کنند و برخی دیگر برای ظهور وقت تعیین می‌کنند.

به شبهات یاد شده با بیان این مقدمه پاسخ می‌دهیم:

در قرآن کریم، در آیات فراوانی از تحقق قریب‌الوقوع قیامت سخن گفته شده است: «آتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» (نحل: ۱)، «أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ» (قمر: ۱)، «أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» (انبیاء: ۱).

پیامبر اکرم ﷺ نیز با بیان‌های مختلفی این حقیقت قرآنی را به مسلمانان گوشزد می‌فرمود. آن حضرت انگشتان سیابه و وسط را کنار هم نهاد و فرمود:

بعثت أنا و الساعة كهذه من هذه؛ (بخاری، ۱۳۶۵: ج ۶: ۱۷۷)

بعثت من و قیامت مانند نسبت این انگشت به آن است.

بنا بر روایت محدثان اهل سنت، وقتی از آن حضرت از زمان قیامت سؤال شد، به نوجوانی از انصار که آن‌جا حاضر بود، نظر کرد و فرمود:

إن يعيش هذا الغلام فعسى أن لا يدرکه الهرم حتى تقوم الساعة؛ (قشیری نیشابوری، ۱۴۱۷:

ج ۱: ۷۲۲۲)

اگر این نوجوان زنده بماند، امید است که به سن پیری نرسیده، قیامت برپا شود.

آیات قرآن و فرمایش‌های پیامبر گرامی اسلام ﷺ گاه بر مؤمنان راستین چنان تأثیر می‌گذاشت که گمان می‌کردند تا قیامت جز لحظاتی چند باقی نمانده است. ثعالبی، مفسر سنی مذهب چنین روایت می‌کند:

مردی از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ در حال ساختن دیواری بود. مردی از کنار او گذشت و از او پرسید: امروز از قرآن چه نازل شده است؟ او پاسخ داد: ﴿اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾. پرسش‌گر دست از بنایی کشید و گفت: به خدا سوگند، دیگر چیزی نمی‌سازم. (ثعالبی، ۱۴۱۸: ج ۴: ۷۹)

سلوک پیامبر اکرم ﷺ نیز چنین بود که گویی قیامت بسیار نزدیک است. انس می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ زیر درختی نشسته بود که شاخه‌های درخت تکان خورد. آن حضرت سرآسیمه به‌پا خاست. از آن حضرت درباره این رفتار سؤال شد. پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: گمان کردم قیامت به‌پا شد. (هیشمی، ۱۴۰۸: ج ۱۰: ۳۱۲)

البته روشن است که از زمان نزول آیات یادشده و فرمایش‌های پیامبر گرامی اسلام ﷺ بیش از ۱۴ قرن می‌گذرد و تا به امروز قیامت رخ نداده است. حال چگونه می‌توان آن همه تأکید بر قریب‌الوقوع بودن قیامت را با این تأخیر هزار و چند صدساله کنار هم نشانند؟ به نظر می‌رسد آن همه تأکید از این جهت بوده است که گرچه میان بعثت و قیامت در نظر انسان‌های ظاهربین قرن‌ها فاصله افتاده است، اما در نگاهی عمیق‌تر، قیامت حتمی است و آن‌چه حتمی است، نزدیک است. (اندلسی، ۱۴۲۲: ج ۶: ۲۷۴؛ سمعانی، ۱۴۱۸: ج ۳: ۳۹۷)

افزون بر این، نزدیک خواندن قیامت به صلاح مکلفین است؛ چرا که انگیزه آنها را در جبران گناهان و خلاصی از آن افزایش می‌دهد. (فخر رازی، ۱۴۲۳: ج ۲۱: ۱۴۰) از سوی دیگر، اگر پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ سؤال از قیامت اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد، بیم آن می‌رفت که اعراب

مرتد شوند. بنابراین، با زبان تعریض و تلویح با آنان سخن می‌گفت. (ابن حجر، ۱۴۲۰: ج ۱۲: ۱۹۴) این توضیحات را محدثان و مفسران اهل سنت درباره آیات و روایات پیش‌گفته ارائه کرده و هیچ‌کدام به استناد تعارض ظاهری آنها برچسب جعل و تحریف به روایات نزنده‌اند. به نظر می‌رسد با همین نگاه می‌توان احادیث امامان علیهم‌السلام را درباره نزدیک بودن زمان ظهور تفسیر کرد. ظهور، قریب‌الوقوع است و هر لحظه باید انتظار آن را کشید، هرچند صدها و بلکه هزاران سال از آن بگذرد؛ چرا که ظهور، حتمی است و هر امر محتومی نزدیک است. تأکید بر نزدیک بودن آن نیز به صلاح مؤمنان است؛ چرا که این باور در زندگی منتظران نقش سازنده‌ای دارد. با اعتقاد به نزدیک بودن ظهور، انگیزه منتظران برای آمادگی، خودسازی و اصلاح جامعه افزایش می‌یابد و از سوی دیگر، مقاومت آنها در برابر سختی‌های دوران غیبت دوچندان می‌شود.

اگر تعدادی از شیعیان با شنیدن چنین روایاتی از کسب و کار می‌کشیدند، شبیه این عکس‌العمل را تعدادی از مسلمانان صدر اسلام نیز هنگام شنیدن آیات قیامت نشان می‌دادند. همچنان که آن همه تأکید بر نزدیک بودن قیامت، دروغ نبود و آن عکس‌العمل‌ها طبیعی بود، تأکید بر نزدیک بودن ظهور نیز دروغ نیست و عکس‌العمل منتظران طبیعی است.

آن‌چه گذشت، توضیح روایاتی بود که بدون تعیین وقت برای ظهور، از قریب‌الوقوع بودن آن سخن می‌گفتند. آقای قفاری مدعی است در کنار روایات یادشده، برخی دیگر از روایات شیعه، وقت خاصی را برای ظهور تعیین کرده بودند. پس وقتی این وعده در موعد مقرر عملی نشد، عالمان شیعه روایات گوناگونی را برای توجیه آن جعل کردند. روایاتی که به نظر آقای قفاری بر تعیین وقت ظهور دلالت دارند، عبارتند از: روایتی که سال ظهور را سال ۱۴۰ معرفی می‌کند، روایتی که درصدد تعیین وقت ظهور با کمک حروف مقطعه قرآن است و روایت امام علی علیه‌السلام. متن کامل حدیث نخست بدین قرار است:

عن أبي حمزة الثمالي قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: إنَّ علياً عليه السلام كان يقول: «إلى السبعين بلاء» و كان يقول: «بعد البلاء رخاء» و قد مضت السبعون و لم نر رخاء فقال أبو جعفر عليه السلام: يا ثابت! إن الله تعالى كان وقت هذا الأمر في السبعين فلما قتل الحسين عليه السلام اشتد غضب الله على أهل الأرض فأخّره إلى أربعين و مائة سنة فحدثناكم فأذعتم الحديث و كشفتم قناع السرّ فأخّره الله و لم يجعل له بعد ذلك عندنا وقتاً و «يَمْحُوا اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْبِئُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». قال أبو حمزة: و قلت ذلك لأبي عبد الله عليه السلام، فقال: قد كان ذاك؛ (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۲۸)

ابوحمزه ثمالی می‌گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: علی علیه‌السلام همیشه می‌فرمود: «تا هفتاد، بلا است» و می‌فرمود: «پس از بلا گشایش است»، ولی هفتاد گذشت و گشایشی ندیدیم. امام باقر علیه‌السلام فرمود: ای ثابت، خداوند وقت این امر را سال هفتاد قرار داده بود، ولی چون حسین علیه‌السلام کشته شد، غضب خداوند بر اهل زمین شدید شد و آن را به سال ۱۴۰ م‌کول

کرد. ما آن را به شما گفتیم و شما سخن ما را منتشر کردید و پرده از راز برداشتید. پس خداوند آن را به تأخیر انداخت. پس از آن، نزد ما وقتی را قرار نداد و «خدا آن چه را بخواهد، محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست.» ابوحمره ثمالی می گوید: این مطلب را بر امام صادق علیه السلام عرضه کردم. آن حضرت فرمود: آری، همین طور است.

روایت یاد شده برخلاف توهم آقای قفاری به هیچ عنوان ناظر به تعیین وقت ظهور امام مهدی علیه السلام نیست. اثبات این مدعا که روایت یادشده، ناظر به تعیین وقت ظهور است، نیازمند اثبات دو نکته است: اول این که مقصود از ۷۰ و ۱۴۰، ۷۰ و ۱۴۰ پس از غیبت باشد؛ دوم این که مقصود از «هذا الأمر»، ظهور امام مهدی علیه السلام باشد.

خوشبختانه نه تنها هیچ قرینه‌ای این دو مدعا را ثابت نمی کند، بلکه قراین متعددی برخلاف آن دلالت دارند. این قراین عبارتند از:

۱. ظهور واژه سبعین و اربعین و مائة و هفتاد و صد و چهل پس از هجرت است، چنان که متفاهم عرفی از عبارتهای مشابه همین است. برای مثال، اگر کسی بگوید: در سال هزار، فلان اتفاق افتاد، همه از آن هزار پس از هجرت را فهم می کنند.

۲. قرینه دوم، فهم راوی است؛ چرا که او از این فرمایش امام علی علیه السلام «إلى السبعين بلاء»، هفتاد پس از هجرت را فهمیده است. در زمان امام باقر علیه السلام هنوز غیبت آغاز نشده بود. از همین رو، از امام باقر علیه السلام می پرسد: چرا با این که سال هفتاد گذشت، گشایشی حاصل نشد؟

۳. تأیید این برداشت از سوی امام علیه السلام قرینه دیگری بر مدعای ماست؛ چرا که اگر مقصود، هفتاد پس از غیبت بود، به طور طبیعی، پاسخ امام باقر علیه السلام این بود که هنوز سال هفتاد پس از غیبت نرسیده است و عجله شما بی مورد است، اما آن حضرت به سؤال پرسش گر پاسخ می دهد و آن را به گونه‌ای دیگر مدلل می کند.

واژه «هذا الأمر» در روایت مورد نظر نیز ناظر به «رءاء بعد البلاء» است؛ چرا که راوی درباره علت تحقق نیافتن این فرمایش امام علی علیه السلام که «إلى السبعين بلاء و بعد البلاء رءاء» سؤال می کند. امام باقر علیه السلام نیز در پاسخ می فرماید: «إن الله كان وقت هذا الأمر»؛ یعنی همان رءاء را در سال هفتاد قرار داده بود. روشن است که رءاء به معنای گشایش (زیبیدی، ۱۴۱۴: ج ۱۹: ۴۵۳) است و هیچ دلیلی بر تفسیر آن به ظهور امام مهدی علیه السلام نیست. نکره بودن رءاء نیز قرینه‌ای بر مطلب یادشده است.

به نظر علامه مجلسی در این روایت، «وقت هذا الأمر، یعنی ظهور حق و غلبه آن بر باطل به دست یکی از ائمه علیهم السلام است، نه ظهور امام دوازدهم». (مجلسی، ۱۳۷۹: ج ۴: ۱۷۰) فیض کاشانی، دیگر عالم جلیل‌القدر شیعی در ابتدا می نویسد که هفتاد یعنی هفتاد پس از هجرت یا پس از غیبت امام مهدی علیه السلام ولی در ادامه، احتمال اول را ترجیح می دهد و می افزاید احتمال این که مقصود، هفتاد پس از هجرت باشد، با این نکته تأیید می شود که امام حسین علیه السلام حق خود را در

حدود سال هفتاد پس از هجرت طلب کرد و امر امام رضا علیه السلام اندکی پس از سال ۱۴۰ در شرف ظهور بود. (فیض کاشانی، ۱۳۶۵: ج ۲: ۴۲۶)

آقای قفاری برای تکثیر اشکال، تفسیر مشاهیر عالمان شیعی هم چون علامه مجلسی و فیض کاشانی را رها کرده و به تفسیر یکی از عالمان نه چندان مشهور شیعی استناد کرده است. روایت دومی که به نظر آقای قفاری در صدد تعیین وقت ظهور است، این روایت است: امام باقر علیه السلام فرمود:

يا با لبيد! إنه يملك من ولد العباس اثنا عشر، يقتل بعد الثامن منهم أربعة فتصيب أحدهم الذبيحة فتذبحه، هم فئة قصيرة أعمارهم، قليلة مدتهم، خبيثة سيرتهم منهم الفويسق الملقب بالهادي، و الناطق و الغاوي. يا با لبيد! إن في حروف القرآن المقطعة لعلماً جماً، إن الله تبارك و تعالی أنزل ﴿الم ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾، فقام محمد صلى الله عليه وآله حتى ظهر نوره و ثبت كلمته، و ولد يوم ولد، و قد مضى من الألف السابع مائة سنة و ثلاث سنين، [ثم قال:] و تبيانه في كتاب الله [في] الحروف المقطعة إذا عدتها من غير تكرار، و ليس من حروف مقطعة حرف ينقضي أيام إلا و قائم من بني هاشم عند انقضائه، [ثم قال:] الألف واحد، و اللام ثلاثون، و الميم أربعون، و الصاد تسعون، فذلك مائة و إحدى و ستون، ثم كان بدو خروج الحسين بن علي عليه السلام ﴿الم الله﴾، فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند ﴿المص﴾، و يقوم قائمنا عند انقضائها ب ﴿الر﴾ فافهم ذلك و عه و اكنمه؛ (عباشي، ۱۴۱۱: ج ۲: ۸)

ای ابولبید، دوازده نفر از فرزندان عباس به حکومت می‌رسند که پس از هشتمین آنها چهار نفرشان کشته می‌شوند. یکی از آنها درد گلو می‌گیرد که او را می‌کشد. آنها گروهی هستند که عمرشان، کوتاه و مدت حکومتشان، اندک و سیرتشان، پلید است. یکی از آنها فاسق است که لقبش، هادی، ناطق و غاوی است. ای ابولبید، در حروف مقطعه قرآن، دانش فراوانی است. همانا خداوند بلندمرتبه ﴿الم ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾ را نازل کرد. پس محمد قیام کرد تا این که نورش آشکار شد و امرش تثبیت شد و در روز تولدش به دنیا آمد، در حالی که از هزاره هفتم، صد و سه سال گذشته بود. [سپس فرمود:] و این در کتاب خدا در حروف مقطعه بیان شده است، وقتی آنها را بدون تکرار بشماری و در حروف مقطعه، حرفی نیست که ایامی بگذرد مگر این که هنگام به پایان رسیدنش، قائمی از بنی هاشم به پا خیزد. [آن‌گاه ادامه داد:] الف، یک است؛ لام، سی؛ میم، چهل و صد، نود که مجموعاً ۱۶۱ است. پس آغاز خروج حسین بن علی علیه السلام ﴿الم الله﴾ بود و چون زمانش فرا رسید، قائمی از نسل عباس در ﴿المص﴾ قیام کرد و قائم ما هنگام به پایان رسیدن آن ﴿الر﴾ قیام خواهد کرد. این را یاد بگیر و محافظت کن و مخفی نگاه‌دار.

در این روایت که علامه مجلسی آن را معضلات اخبار شمرده، (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲: ۱۰۷) با زبان رمز و کنایه سخن گفته شده است. شارحان روایات نیز نتوانسته‌اند درباره مفاد آن به

صورت قطعی قضاوت کنند. با وجود چنین ابهامی، چگونگی دلالت آن بر تعیین وقت روشن نیست. از این رو، نمی‌توان آن را از احادیثی شمرد که وقتی برای ظهور تعیین کرده‌اند و ظهور در وقت موعود محقق نشده است. درباره روایت امام علی علیه السلام که در پاسخ به پرسش از مدت حیرت و غیبت فرمود: «سته ایام او سته اشهر او ست سنین»، باید گفت:

۱. قفاری برای آن همه غوغای خود و متهم کردن عالمان شیعه به بازی دادن مردم و جعل حدیث مستندی جز همین روایت ندارد - البته آن را نیز پاسخ خواهیم داد - در حالی که مخاطبی که سخنان وی را می‌خواند، از آن چنین برداشت می‌کند که گویا تشکیلات منسجم و هدف‌مندی با تمام توان در مسیر جعل حدیث و تحریف حقایق تلاش می‌کردند.

۲. اگر عالمان شیعه این روایت را به دروغ و برای فریب شیعیان جعل کرده باشند، چگونه شیخ کلینی که کتابش کهن‌ترین منبع این روایت است و ده‌ها سال پس از غیبت و تحقق نیافتن وعده امام علی علیه السلام کتاب خود را تألیف کرده، این حدیث را در کتاب خود ثبت کرده است. چرا شیخ طوسی که دویست سال پس از غیبت می‌زیسته، آن را در کتاب خود آورده است؟ آیا نقل این حدیث در کتاب‌های *الکافی* و *الغیبه* بیش از آن که بر جاعل بودن عالمان شیعه دلالت کند، بر امانت‌داری آنها در نقل روایات گواهی نمی‌دهد؟

تحلیل آقای قفاری زمانی صحیح بود که در منابعی که پیش از غیبت یا هم‌زمان با آن نگاشته شده است، این روایت وجود داشته باشد و از آن پس، در منابع انعکاس نیابد. اکنون جریان دقیقاً برعکس است؛ یعنی در منابع قبل و هم‌زمان غیبت، اثری از این روایت نیست و در منابعی که ده‌ها سال پس از غیبت نوشته شده‌اند، این روایت وجود دارد. آن چه گذشت، بهترین قرینه است بر این که مقصود روایت، آن چیزی نیست که آقای قفاری پنداشته است. چنان که شیخ حر عاملی گفته است، این روایت بیش از آن که در مقام تعیین زمان ظهور باشد، درصدد مجمل و مبهم گذاردن آن است. (حر عاملی، ۱۳۸۳: ج ۳: ۵۷۶) علی بن بابویه، صدوق اول در توضیح این حدیث چنین می‌نویسد:

چگونه روشن نیست که فرمایش علی علیه السلام شش روز یا شش ماه یا شش سال آشکار نیست؟ چیزی که ممکن است وقتش از شش روز به شش ماه و از شش ماه به شش سال امتداد پیدا کند، بدون شک، می‌تواند تا سال‌ها امتداد یابد. آیا این روشن است؟ پس اگر آن حضرت قصد بیان وقت را داشته‌اند، روشن است که وقتی تعیین نکرده‌اند و اگر مقصودشان، پوشاندن آن بوده، عجیب نیست که آن را با شدیدترین وجه ممکن بپوشاند و با تمام توان آن را مخفی نماید؛ چرا که کسی که به دانش او اطمینان وجود دارد، وقتی با شک بین شش روز یا شش سال خبر می‌دهد، جز مخفی نگاه داشتن و پوشاندن قصدی ندارد. (ابن بابویه قمی، ۱۴۰۴: ۱۲)

آن چه این معنا را تقویت می‌کند، روایات فراوانی است که به صراحت، تعیین وقت را حتی در گذشته از ائمه علیهم السلام نفی می‌کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ لَانَ نُوقِتْ؛ (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱: ۳۶۸)

ما خاندانی هستیم که وقت تعیین نمی کنیم.

باز فرمود:

يا مفضل! لا أوقت له وقتاً ولا يوقت له وقت إن من وقت لمهدينا وقتاً فقد شارك الله

تعالی فی علمه و ادعی آنه ظهر علی سرّه؛ (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۳: ۲)

ای مفضل، من برای آن وقتی تعیین نمی کنم و برای آن وقتی تعیین نمی شود و هر کس برای مهدی ما وقت تعیین کند، در علم خداوند بلندمرتبه، خود را شریک دانسته و مدعی شده که به اسرار الهی اطلاع یافته است.

همچنین فرمود:

كذب الموقتون ما وقتنا فيما مضى و لا نوقت فيما يستقبل؛ (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۶۶)

وقت گذاران دروغ می گویند. ما نه در گذشته وقت تعیین کردیم و نه در آینده وقت تعیین می کنیم.

همچنین در حدیث دیگری فرمود:

فلسنا نوقت لأحد وقتاً؛ (همان)

ما در گذشته برای هیچ کس وقت تعیین نکرده ایم.

آنچه گذشت، به روشنی بر این نکته دلالت دارد که روایت مورد نظر در صدد تعیین وقت ظهور نبوده است. بنابراین، نه پیشوایان معصوم برای ظهور وقتی تعیین کرده بودند و نه روایات در این باره با یکدیگر در تعارضند.

شبهه سوم

تعارض روایات مربوط به نام امام مهدی علیه السلام

همچنان که مکان او طبق برخی از روایاتشان سرّی بود، نام او نیز از شیعیانش مخفی داشته می شد. در توقیعاتی که از ناحیه باب او صادر شد، چنین آمده است: «اگر آنها را به اسم راهنمایی کنی، آن را فاش می کنند.» بر اساس این روایت، نام او مجهول است، همچنان که مکان، ولادت و رشدش مجهول است، ولی در کتاب های شیعه آمده است که نام او محمد است ولیکن روایاتشان تصریح به نام او را حرام می شمارد: «گفتن نام او برای شما حلال نیست»، بلکه کسی که به نام او تصریح کند، از جمله کافران شمرده شده است: «صاحب این امر را جز کافر به نامش نمی خواند.» به همین دلیل، در روایاتشان، وقتی از او نام برده می شود، با حروف مقطعه نامش

نوشته می‌شود این گونه: «م ح م د» و چون سؤال کردند: چگونه از او یاد کنیم؟ حسن عسکری گفت: بگویید حجت خاندان محمد ﷺ.

در میان خودشان از او جز با رمزی که دیگران از آن بی‌اطلاع بودند، یاد نمی‌کردند، مانند غریب. شیخ مفید درباره اطلاق این لقب به او می‌گوید: این رمزی است که شیعیان در قدیم آن را می‌شناختند و به دلیل رعایت تقیه از حضرت با آن یاد می‌کردند. رمزهایی که با آن به او اشاره می‌کردند، زیاد بود مثل القائم، الخلف، السید، الناحیه المقدسه، الصاحب، صاحب‌الزمان، صاحب‌العصر، صاحب‌الامر و غیر آن.

این پنهان‌کاری‌ها نشان‌دهنده وجود تشکیلات سرّی در داخل دولت اسلامی است که پیروانش برای ارتباط با یک‌دیگر از رمز و اشاره استفاده می‌کردند و از سوی دیگر، بر دروغ خود سرپوش می‌گذاشتند و حقیقت را پنهان می‌کردند. افزون بر این که این حقیقت با این ادعای آنها که اسم و صفت مهدی‌شان از پیش گفته شده بود، در تعارض است. (القفاری، بی‌تا: ۱۰۳۱)

نقد و بررسی

گویا قفاری از روایات نهی تصریح به نام امام مهدی ﷺ، چنین برداشت کرده است که آن حضرت مجهول‌الاسم است. از این‌رو، آنها را با روایاتی که نام آن حضرت را محمد خوانده‌اند، در تعارض دیده است. این در حالی است که مدلول روایاتی نظیر آنچه قفاری آورده است: «ان دللتهم علی الاسم اذاعوه»، بیش از این نیست که برخی شیعیان، نام واقعی امام مهدی ﷺ را نمی‌دانستند. به همین دلیل، از نواب خاص در این باره پرسش می‌کردند. البته کسی مدعی نشده است که همه شیعیان آن دوران، عالمانی فرهیخته و آگاه به تمام مسائل دینی و عقیدتی بودند. بنابراین، با وجود این که سال‌ها پیش در برخی از روایات پیشوایان معصوم با عباراتی چون «اسمه اسمی» (صدوق، ۱۴۰۵: ۲۸۶) یا «سیخرج الله من صلبه رجلاً یاسم نبیکم» (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۲۲) نام آن حضرت بیان شده بود، بسیاری از شیعیان نیز وجود داشتند که از این روایات و روایات دیگری که مسائل جزئی را دربر می‌گرفتند، بی‌اطلاع بودند. پس از اهل اطلاع در این باره پرسش می‌کردند. آنچه مطلع نشدن شیعیان آن زمان از نام امام مهدی ﷺ را منطقی جلوه می‌داد، توصیه مؤکدی بود که پیشوایان معصوم و شخص امام مهدی ﷺ به تصریح نکردن به نام آن حضرت کرده بودند. بنابراین، آن حضرت مجهول‌الاسم نبود، بلکه برخی شیعیان از نام آن حضرت اطلاع نداشتند. مؤید روشنی که بر اطلاع حداقل دسته‌ای از شیعیان از نام مبارک امام مهدی ﷺ دلالت می‌کند، همین روایاتی است که از تصریح به نام ایشان منع می‌کند؛ چرا که اگر آن حضرت مجهول‌الاسم بود، خود به خود، کسی نام ایشان را به زبان نمی‌آورد و نیازی به تأکید بر حرمت تصریح به اسم نبود.

درباره مسئله حرمت تصریح به نام مبارک امام مهدی علیه السلام ابتدا ضروری است زمینه‌ها و بسترهایی را که منجر به نهی از تصریح به نام مبارک امام مهدی علیه السلام شد، بشناسیم. در این صورت، می‌توان راز این حکم را دریافت و آن را به صورتی معقول و موجه تحلیل کرد. به گواهی منابع تاریخی و روایی، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در روایات فراوانی به تولد فرزندی از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نهمین فرزند از نسل امام حسین علیه السلام و فرزند امام عسکری علیه السلام با عنوان مهدی موعود بشارت داده بودند؛ موعودی که رسالت سترگ ویران کردن کاخ ستم و پی‌ریزی حکومت عدل جهانی را بر عهده دارد. این بشارت‌ها حساسیت حاکمان ستم‌گر معاصر امام حسن عسکری علیه السلام را برانگیخت و آنان را برای جلوگیری از تولد فرزند آن حضرت به هر صورت ممکن تحریک کرد. مأموران حکومتی امام عسکری علیه السلام را به اجبار، در شهر سامرا که در واقع پادگان نظامی بود، سکونت دادند و پیوسته خانه ایشان را کنترل می‌کردند. در این شرایط، امام مهدی علیه السلام مخفیانه متولد شد و حکومت و مردم عادی از این ماجرا بویی نبردند. هرگونه بی‌احتیاطی و درز کردن اخبار مربوط به تولد این نوزاد تمام برنامه‌های امام را به هم می‌ریخت و حاصل تلاش تمام پیشوایان معصوم را تباہ می‌کرد. سفارش‌های اکید امام حسن عسکری علیه السلام به مخفی نگاه داشتن خبر تولد امام مهدی علیه السلام و نیز سفارش به تفحص نکردن درباره مکان آن حضرت و فرستادن امام مهدی علیه السلام به مکه، (مسعودی، ۱۴۲۴: ۲۵۹) مجموعه‌ای از اقداماتی بود که باعث ایمن ماندن جان امام مهدی علیه السلام از تهدیدات شد. سلسله اقدامات پیش‌گیرانه امام حسن عسکری علیه السلام با مسئله نهی از تصریح به نام مبارک امام مهدی علیه السلام کامل شد؛ چرا که تصریح به نام آن حضرت در شرایط تقیه و خفای آن حضرت و در نتیجه، تهدید شدن جان ایشان می‌انجامید. نایب اول، عثمان بن سعید در پاسخ به سؤال از اسم امام، پرسش از آن را نهی می‌کند و این حکم را نه از ناحیه خود، که از طرف امام مهدی علیه السلام می‌شمارد و در تحلیل آن چنین می‌گوید:

نزد سلطان چنین مسجل شده است که ابومحمد بدون این که فرزندی داشته باشد، از دنیا رفته است... و اگر به نام حضرت تصریح شود، به جست‌وجوی او بر خواهند آمد. پس تقوای الهی پیشه کنید و از آن صرف نظر کنید. (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱: ۳۳۰)

صرف نظر از آنچه گذشت، برخلاف تصور آقای قفاری که مسئله حرمت تصریح به نام مبارک امام مهدی علیه السلام را یکی از اصول مذهب شیعه خوانده است، باید گفت مسئله یادشده، مسئله‌ای فقهی است که فقیهان شیعه هر کدام بر حسب اجتهاد خود درباره آن فتوایی داده‌اند و نظر واحدی در میان آنان وجود ندارد. برخی معتقد به حرمت تصریح به نام مبارک امام علیه السلام در همه زمان‌ها هستند، ولی در مقابل، عده‌ای دیگر معتقدند حکم یادشده به دوران تقیه مربوط است، اما در عصر ما که این کار تهدیدی را متوجه آن حضرت نمی‌کند، می‌توان به نام مبارک ایشان تصریح کرد. محقق اربلی در این باره چنین می‌نویسد:

به اعتقاد من، منع از تصریح به نام حضرت به دلیل رعایت تقیه بوده است در زمانی که بر آن حضرت بیم می‌رفته و به دنبال ایشان بودند، اما اکنون این منع وجود ندارد. (اربلی، ۱۴۰۵: ج ۳: ۳۲۵)

فیض کاشانی نیز در شرح حدیثی چنین می‌گوید:

از ظاهر تعلیل این روایت چنین استفاده می‌شود که حرمت تسمیه مخصوص آن زمان بوده است. (فیض کاشانی، ۱۳۶۵: ج ۲: ۴۰۲)

شیخ حر عاملی (حر عاملی، ۱۴۱۴: ج ۱۶: ۲۳۷) و ملا صالح مازندرانی (مازندرانی، ۱۴۲۱: ج ۶: ۲۳۷) از دیگر طرفداران این دیدگاه هستند. بر این اساس، روشن شد که:

۱. این مسئله از اصول مذهب شیعه نیست.

۲. در میان فقیهان شیعه، نظر واحدی در این باره وجود ندارد.

۳. اختلاف دیدگاه فقها درباره موضوعات فقهی، امر متداولی است که در فقه اهل سنت صدها نمونه از آن را می‌توان سراغ گرفت و البته هیچ‌کس اختلاف انظار فقیهان را نشانه جعلی و دروغ بودن اصل مسئله‌ای قلمداد نکرده است.

آنچه گذشت، نقد پاره‌ای از شبهات کتاب *اصول مذهب الشیعة* بود. نقد بخش‌های دیگر این کتاب را به آینده موکول می‌کنیم.

منابع

۱. ابن بابویه قمی، علی بن حسین بن موسی، *الامامة و التبصرة*، قم، مدرسة الامام المهدي، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن حجر، احمد بن علی، *فتح الباری*، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۳. ابن طلوس، علی بن موسی، *اقبال الأعمال*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۴. اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمة*، بیروت، دار الاضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
۵. اشعری، سعد بن عبدالله، *المقالات و الفرق*، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، بی‌تا.
۶. امینی، عبدالحسین، *الغدیر*، تحقیق: ابراهیم بهادری، اشراف: جعفر سبحانی، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ق.
۷. اندلسی، ابی‌حیان، *البحر المحیط*، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۸. بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح البخاری*، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۳۶۵ش.
۹. ثعالبی، عبدالملک بن محمد، *تفسیر الثعالبی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة، قم، مكتبة المحلاتی، ۱۳۸۳ق.
۱۱. _____، وسائل الشيعة، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۱۲. راوندی، قطب‌الدین، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسة الامام المهدي، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۱۳. زبيدي، محمد بن محمد، تاج العروس، تحقيق: على شيرى، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۱۴. سمعانی، ابوالمظفر، تفسير السمعانی، رياض، دار الوطن، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۱۵. صدر، سيد صدرالدین، المهدي، تهران، مؤسسة الامام المهدي، ۱۴۰۳ق.
۱۶. صدوق، محمد بن علی بن حسين بن بابويه، كمال الدين و تمام النعمة، تحقيق: على اكبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۱۷. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، نجف، دار النعمان، ۱۳۸۶ق.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن، النبية، تحقيق: عبادالله تهرانی، على احمد ناصح، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۲۰. _____، مصباح المتبهج، بيروت، مؤسسه فقه الشيعة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۲۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسير العیاشی، بيروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۲۲. فخر رازی، محمد بن عمر، تفسير الفخر الرازی، بيروت، دارالفكر، ۱۴۲۳ق.
۲۳. فیض کاشانی، ملا محسن، السوافي، اصفهان، مكتبة الامام اميرالمؤمنين عليه السلام، چاپ اول، ۱۳۶۵ش.
۲۴. قشیری نیشابوری، ابوالحسین مسلم بن الحجاج، صحيح مسلم، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۲۵. القفاری، ناصر، اصول مذهب الشيعة الامامية الاثني عشرية؛ عرض و نقد، بی‌جا، انتشارات دارالرضا، بی‌تا.
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الكافي، تحقيق، تصحيح و تعليق: على اكبر غفاری، تهران، دار الكتب الاسلامية، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ش.
۲۷. مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول الكافي، بيروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

۲۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۲۹. _____، مرآة العقول، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ش.
۳۰. مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیة، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق.
۳۱. مشهدی، محمد بن جعفر، المزار، قم، القیوم، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۳۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۳۳. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، تحقیق: فارس حسون، قم، انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۳۴. نوری، میرزا حسین، کشف الاستار، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، چاپ دوم، ۱۴۰۰ق.
۳۵. هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی